

جستارهایی درباره

فلسفه و ادبیات

دکتر کریم مجتهدی



ژرفشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

جستارهایی دربارهٔ

فلسفه و ادبیات

دکتر کریم مجتهدی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تهران، ۱۳۹۷



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تهران، صندوق پستی ۶۴۱۹-۱۴۱۵۵، تلفن: ۳-۸۸۰۴۶۸۹۱، فکس: ۸۸۰۳۶۳۱۷

جستارهایی درباره فلسفه و ادبیات

تألیف: دکتر کریم مجتهدی

مدیر انتشارات: ناصر زعفرانچی

حروف‌نگار و صفحه‌آرا: معصومه دلداردیل

مسئول فنی: عرفان بهاردوست

ناظر چاپ: مجید اسماعیلی زارع

چاپ اول: ۱۳۹۷

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: فرشویه

حق چاپ برای پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی محفوظ است.

سرشناسه: مجتهدی، کریم، ۱۳۰۹ -

Mujtahidi, Karim

عنوان و نام پدیدآور: جستارهایی درباره فلسفه و ادبیات / کریم مجتهدی.

مشخصات نشر: تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۷.

مشخصات ظاهری: ۷۰۲ ص.

شابک: 978-622-6304-11-5

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: فلسفه در ادبیات

Philosophy in literature

موضوع: ادبیات — فلسفه

Literature – Philosophy

شناسه افزوده: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

شناسه افزوده: Research Institute for Humanities and Cultural Studies

رده بندی کنگره: ۱۳۹۷ ۳/م/۴۹/۳ PN

رده بندی دیویی: ۸۰۱

شماره کتابشناسی ملی: ۵۵۱۳۵۸۴

فهرست مطالب

۱۳ مقدمه
۳۳ قسمت اول
۳۵ ریشه‌های تفکر فلسفی در یونان باستان
۴۳ تغییرات عمده که از سال ۴۵۰ قبل از میلاد در آتن شروع شده است
۴۶ افلاطون و شعر
۴۸ اورفئوس و سنت شاعری در یونان
۵۲ پیدایش فلسفه
۵۳ افلاطون و هومر
۵۶ رساله /یون
۶۰ جنبه فلسفی محاوره /یون
۶۱ رساله فدروس
۶۳ ۱- عشق و زیبایی
۶۷ ۲- خطابه، نقد فعالیت نوشتاری و ترویج تعلیمات شفاهی
۷۰ ۳- اصالت محاوره فدروس
۷۲ نکاتی از رساله جمهوری
۷۴ نظرات افلاطون درباره هومر و شاعران در دفتر دهم رساله جمهوری
۸۱ افلاطون و سنت دینی یونانیان
۸۷ ارسطو و شعر
۸۸ مختصری درباره زندگی، آثار و افکار ارسطو
۹۲ شعر بر حسب نظر ارسطو

- ۹۳.....محتوای رساله درباره شعر.....
- ۱۰۴.....درباره شعر و مراحل شناخت آن.....
- ۱۰۵.....درباره شعر ارسطو نزد مسلمین.....
- ۱۰۶.....مختصری از نظرات کاپلستون درباره شعر ارسطو.....
- ۱۰۹.....نظر نگارنده درباره رساله شعر ارسطو.....
- ۱۱۸.....توضیحات لازم تاریخی.....
- ۱۳۱.....مقایسه نحوه آشنایی غربیان با متن درباره شعر ارسطو، با نحوه آشنایی مسلمانان با همان متن.....
- ۱۴۱.....کندی.....
- ۱۵۱.....فارابی، فلسفه و شعر.....
- ۱۶۴.....۱- مقاله فی قوانین صناعة الشعرا.....
- ۱۷۱.....۲- نوشته دوم تحت عنوان کتاب الشعر.....
- ۱۷۶.....ابن سینا، فلسفه و ادبیات.....
- ۱۸۶.....نظریه شعر ارسطو و ابن سینا.....
- ۱۹۴.....نظر عبدالرحمن بدوی درباره متن عربی فن شعر ابن سینا.....
- ۲۱۲.....نظر خواجه نصیرالدین طوسی درباره شعر.....
- ۲۱۴.....شعر از نظرگاه خواجه نصیر.....
- ۲۲۱.....حکایات تمثیلی ابن سینا.....
- ۲۲۳.....حی بن یقظان.....
- ۲۳۰.....رسالة الطیر بوعلی سینا.....
- ۲۳۶.....پسگفتار.....
- ۲۳۹.....سلامان و ابسال.....
- ۲۴۷.....حکایت سلامان و ابسال به روایت جامی.....
- ۲۵۵.....تأملی در محتوای منظومه سلامان و ابسال جامی.....
- ۲۶۱.....تفسیر حکایت رمزی سلامان و ابسال به سبک جدید.....
- ۲۶۹.....سلامان و ابسال منسوب به ابن سینا و ادبیات مقایسه‌ای.....
- ۲۷۰.....داستان سیاوش.....
- ۲۷۶.....مختصری درباره ادبیات مقایسه‌ای.....
- ۲۸۲.....پیوست: شرحی کهن بر قصیده عینیه ابن سینا.....
- ۲۹۷.....قسمت دوم.....

فهرست مطالب ۷

آشنایی با نکات لازم برای ورود به بحث‌های قسمت دوم این کتاب.....	۲۹۹
الف: کلیاتی درباره «پروتستانتیسم».....	۳۰۱
ب: ریشه اصلاحات.....	۳۰۳
علل بنیادی:.....	۳۰۳
علل تاریخی.....	۳۰۴
ج: شروع مبارزه.....	۳۰۵
د: پیچیدگی اوضاع.....	۳۰۷
اندکی درباره فرقه یسوعیان.....	۳۰۹
مختصری درباره اینیاس لویولا، بنیانگذار فرقه یسوعیان.....	۳۱۲
آفریقا.....	۳۱۴
آسیا و چین.....	۳۱۵
یسوعیان و علوم.....	۳۱۵
مبلغان یسوعی در آمریکا، پاراگوئه و برزیل.....	۳۱۷
مبلغان مسیحی در استرالیا.....	۳۱۹
کرنلیوس ژانسن.....	۳۲۱
وضع فرهنگی کشور فرانسه در قرن هفدهم.....	۳۲۶
I - وضع جامعه و دربار لوئی چهاردهم.....	۳۳۰
شخص شریف کیست؟.....	۳۳۲
لوئی چهاردهم و سبک «کلاسیک» در ادبیات فرانسه.....	۳۳۴
هنرهای زیبا.....	۳۳۵
افتخارات به دست آمده به لحاظ نظامی.....	۳۳۷
II - تحول اندیشه‌های اخلاقی و آرمان ادبی.....	۳۳۹
الف: اندیشه‌های اخلاقی.....	۳۳۹
هیجان و عقل.....	۳۳۹
روشن‌بینی بدون یاس و ناامیدی.....	۳۴۱
بدبینی افراد پیرو فرقه «یانسنیسم».....	۳۴۲
حرکت به سوی قرن هجدهم.....	۳۴۳
ب: آرمان ادبی.....	۳۴۴
سبک کلاسیک تام.....	۳۴۵
گرایشهای جدید.....	۳۴۶
علوم جدید و خوف و رجا در تفکر بلز پاسکال.....	۳۴۹

- زندگینامه..... ۳۵۳
- پاسکال با توجه به زندگینامه او..... ۳۶۱
- آثار ریاضی و فیزیکی پاسکال..... ۳۶۴
- مسئله دفاعیه..... ۳۶۶
- معنای دفاعیه پاسکال..... ۳۷۱
- نامه‌های شهرستانی..... ۳۷۲
- مسئله فیض خداوندی..... ۳۷۳
- پاسکال در ایران..... ۳۷۷
- رونق کار تماشاخانه‌ها و نمایشنامه‌نویسها در پاریس قرن هفدهم میلادی..... ۳۸۰**
- نظر کلیسا درباره تماشاخانه‌ها..... ۳۸۵
- شرایط زندگی اهل نمایش..... ۳۸۶
- پیسر کُرنی..... ۳۹۰
- کرنی و دکارت..... ۳۹۴
- ژان مولیر..... ۳۹۵
- اولین موفقیت‌ها..... ۳۹۷
- نمایشنامه دختران خودنما و برداعی مسخره..... ۳۹۷
- نمایش با گرایش فاجعه‌آمیز و خنده‌آور..... ۳۹۸
- مبارزه بر علیه توطئه..... ۳۹۹
- ۱- تارتوف یا تزویر..... ۴۰۰
- ۲- دون ژوان و مردم‌گریز..... ۴۰۰
- از مردم‌گریز تا تارتوف دوم..... ۴۰۰
- سالهای پایانی عمر..... ۴۰۱
- گرایش فلسفی مولیر..... ۴۰۲
- نمایشنامه تازه به دوران رسیده مولیر و استاد فلسفه..... ۴۰۴
- مولیر در ایران..... ۴۱۰
- ژان راسین استاد نمایشنامه‌های فاجعه‌برانگیز..... ۴۱۳**
- زندگینامه و آثار راسین..... ۴۱۵
- کودکی ژان راسین..... ۴۲۰
- در صومعه پور روایال..... ۴۲۱
- ژان راسین، نوآموز پور روایال (از سال ۱۶۴۶ تا ۱۶۵۵)..... ۴۲۳
- اولین ادعاهای ادبی..... ۴۲۷

فهرست مطالب ۹

۴۲۹	راسین و مولیر
۴۳۱	اختلاف بر سر امور تخیلی
۴۳۳	مرد درباری
۴۳۵	آندروماک راسین
۴۳۷	پرده اول
۴۳۸	پرده دوم
۴۳۸	پرده سوم
۴۳۸	پرده چهارم
۴۳۹	پرده پنجم
۴۴۱	فدر
۴۴۳	بازنمایی و امر مقرون به حقیقت
۴۴۴	تطهیر و تزکیه نفس
۴۴۵	عظمت و نزاکت
۴۴۵	سرنوشت و تقدیر
۴۴۷	گناه و عوامل بینظمی
۴۴۷	«ارس» و «آنته روس»
۴۴۹	شر و کلمات. گناه مشترک
۴۵۱	شعرای فاجعه‌نویس و تصور «سرنوشت» در آثار آنها
۴۵۴	اسطوره اودیپ
۴۵۶	تقدیر و علیت
۴۶۰	آگاممنون
۴۶۱	کوافورها
۴۶۲	اومنیدها
۴۶۵	مختصری درباره رواقیون یونانی و رومی
	وجوه تفارق گرایش و سلايق کرنی و راسین و تحول ادبیات در کشور فرانسه در قرن
۴۷۳	هفدهم میلادی
۴۷۴	اختلاف عمده در نظرگاه‌های کرنی و راسین
۴۸۰	نیکلا بوالو
۴۸۱	اندکی در زندگینامه بوالو
۴۸۲	بلوغ ادبی بوالو
۴۸۳	سمت و اشتغال رسمی بوالو

- ۴۸۳..... آخرین موضع‌گیری‌های نظری بوالو
- ۴۸۴..... الف: بر علیه متجددان
- ۴۸۴..... ب: بر علیه یسوعیان
- ۴۸۴..... بوالو چگونه فردی بوده است؟
- ۴۸۶..... موضع جزمی
- ۴۸۷..... سهم بوالو در عصر خود
- ۴۸۸..... منتقد
- ۴۸۹..... طنزنویسی‌های بوالو
- ۴۸۹..... مکتوبات
- ۴۸۹..... نظریه هنر «کلاسیک»
- ۴۹۰..... منابع اصلی این اثر
- ۴۹۱..... هنر شعری
- ۴۹۳..... بوالو و دکارت
- ۴۹۶..... قرن هجدهم، عصر روشنگری و منورالفکری
- ۵۰۵..... ولتر، شاعر، مورخ و فیلسوف باب روز
- ۵۰۵..... مختصری درباره زندگینامه ولتر
- ۵۰۷..... آثار ولتر
- ۵۰۷..... افکار ولتر
- ۵۰۸..... حکایات فلسفی
- ۵۰۹..... تلخیص حکایت ساده‌دل
- ۵۱۳..... ولتر در ایران
- ۵۱۸..... ادبیات عصر جدید بر حسب پدیدارشناسی روح هگل
- ۵۲۰..... پدیدارشناسی روح
- ۵۲۳..... عقل مشاهده‌کننده و عقل موضع‌گیرنده
- ۵۲۸..... ۱- لذت و ضرورت
- ۵۳۰..... ۲- قانون دل
- ۵۳۰..... الف: رنجهای ورتر جوان
- ۵۳۳..... ب: راهزنان
- ۵۳۸..... ۳- جوانمرد با فضیلت؛ «مصلح جهانی»
- ۵۴۰..... مختصری درباره حکایت دون کیشوت سروانتس
- ۵۴۶..... هنر و شعر از نظرگاه هگل

فهرست مطالب ۱۱

۵۵۶.....	اسامی شعرای ایرانی در آثار هگل.....
۵۶۴.....	مولانا جلال‌الدین رومی در کتاب <i>دایرةالمعارف هگل</i>
۵۶۷.....	اسامی شعرای بزرگ ایرانی در کتاب <i>زیباشناسی هگل</i>
۵۷۴.....	اندکی درباره منابع هگل.....
۵۷۸.....	یادآوری اجمالی.....
۵۸۳.....	انواع ادبی.....
۵۸۷.....	لئون تولستوی نویسنده بزرگ روسی و فیلسوف غیر دانشگاهی.....
۵۸۹.....	زندگینامه لئون تولستوی.....
۵۹۸.....	افکار تولستوی.....
۶۰۱.....	خلاصه داستان جنگ و صلح تولستوی.....
۶۰۴.....	کتاب اول - قسمت اول.....
۶۰۵.....	قسمت دوم.....
۶۰۶.....	قسمت سوم.....
۶۰۷.....	کتاب دوم - قسمت اول.....
۶۰۸.....	قسمت دوم.....
۶۰۹.....	قسمت سوم.....
۶۱۰.....	قسمت چهارم.....
۶۱۰.....	قسمت پنجم.....
۶۱۱.....	کتاب سوم - قسمت اول.....
۶۱۲.....	قسمت دوم.....
۶۱۳.....	قسمت سوم.....
۶۱۴.....	قسمت چهارم.....
۶۱۵.....	کتاب چهارم - قسمت اول.....
۶۱۶.....	قسمت دوم.....
۶۱۶.....	قسمت سوم.....
۶۱۸.....	مؤخره.....
۶۱۹.....	توضیحاتی درباره داستان جنگ و صلح.....
۶۲۱.....	I: نظر آلبر سورل درباره یکی از منابع تاریخی - سیاسی جنگ و صلح.....
۶۲۲.....	II - نظر فیلونکو درباره جنگ و صلح.....
۶۲۷.....	III - تولستوی و داستایفسکی.....

۶۳۰	تلخیص داستان رستاخیز.....
۶۳۱	دربارہ منشأ جریان و حوادث داستان رستاخیز.....
۶۳۲	داستان رستاخیز.....
۶۳۹	تولستوی، داستان نویس یا فیلسوف؟.....
۶۴۸	طوماس مان، نویسنده دردمند قرن بیستم.....
۶۴۹	زندگینامہ.....
۶۵۴	طوماس مان و فلسفہ.....
۶۵۶	آرتور شوپنہاور.....
۶۶۰	مقدمہ طوماس مان بہ کتاب جہان بہ عنوان ارادہ و تصور شوپنہاور.....
۶۷۰	چند نکتہ پایانی.....
۶۸۹	فہرست اعلام.....
۷۰۱	فہرست آثار مؤلف.....

مقدمه

فلسفه الزاماً موضع‌گیری و محدود کردن ذهن به احتجاجات متداول و اسکات صوری و لفظی خصم نیست، بلکه صرفاً در درجه اول یادگیری است. این یادگیری اگر هم مانند نظریه مُثُل افلاطون نوعی یادآوری نباشد، باز در هر صورت ذهن انسان را به نحو مستمر به سمت جستجو و بررسی ضوابطی سوق می‌دهد تا در تعیین ارزش‌های شناخت و کم و کیف آنچه از تجارب خارجی و تأملات درونی حاصل می‌شود، کاربرد مؤثری داشته باشند. در هر صورت هر فلسفه‌ای - عیناً مانند هر علم و دانش دیگر - اگر به نحوی ادعای نوآوری هم داشته باشد - باز به هیچ‌وجه بی‌نیاز از گذشته و تاریخ خود نیست. باید دستاوردهای گذشتگان را بشناسیم تا در اعتبار دادن به حقایقی که به تصور خود، آنها را کشف می‌کنیم، دچار ساده‌لوحی و اشتباه نشویم. در فلسفه نیز مثل هر رشته دیگر، اگر گذشته خود را بازبینی و ارزیابی نکنیم، اسیر وهمیات شده و در نهایت بازتاب‌های انفعالی خود را با حقایق خلط خواهیم کرد و عملاً از توجه به «چه می‌دانم؟»ها محروم خواهیم ماند. امکان دارد همچنین به سبب «می‌دانم!... می‌دانم!»های رایج نه فقط از هر نوع پژوهش معتبر دور بمانیم، بلکه از آنجا که دیگر ضوابط واقعی در اختیار نخواهیم داشت، گرفتار خودپسندی و خودبزرگ‌بینی‌های غیر موجه بشویم. نتیجه این نوع سهل‌انگاریها، همان مصادره به مطلوب‌های نادرست است که از خطرناک‌ترین نمونه‌های جهل مرکب محسوب می‌شوند. فراموش نکنیم که در تاریخ فلسفه شخصی مثل سقراط جان خود را به سبب همین تقابل با مسائل شناختی و جهل مرکب دیگران از دست داده است.

با این چند نکته تکراری که در ابتدای این مقدمه می‌آوریم، یک بار دیگر برای ما مسلم می‌شود که فلسفه خواه‌ناخواه صرفاً به آن معنایی است که از ریشه کلمه یونانی آن استنباط می‌شود، یعنی «حب حکمت». این «حب» در واقع موهبتی است که به سهولت به دست نمی‌آید و حفظ اصالت و صداقتی که در این راستا لازم است، نصیب هر کس یا ناکسی نمی‌شود؛ بی‌خود نیست کسانی که در این راه خطیر گام برداشته‌اند، انگشت شمارند. حتی اگر بعضی از آنها بسیار طولانی عمر کرده باشند، مثل افلاطون که با مشکلات عدیده‌ای روبه‌رو بوده، به زندان افتاده و به بردگی کشانده شده است.

با این حال فلاسفه را نباید قهرمان تصور کرد. قهرمان شدن ممکن است نتیجه تصادف باشد و در آن عملاً شرط لازم و کافی برای یادگیری دیده نشود. در حالی که فیلسوف صرفاً دانشجو است و مدام در پی یادگیری است، حتی اگر منظور، شخصی مثل ارسطو باشد که در تاریخ فلسفه، نام «معلم اول» نصیب او شده است. اگر ارسطو را اولین معلم می‌خوانیم، برای این است که او تا آخر عمر همان دانشجو به معنای واقعی کلمه باقی مانده است. فراموش نکنیم که او از شاگرد خود اسکندر خواسته بوده است که در سفرهای دور و دراز خود، نمونه‌هایی از گیاهان و چیزهای دیگر جمع‌آوری کند و برای او بفرستد تا بر مطالعات خود بیافزاید.

از این لحاظ شاید بتوان گفت، با اینکه یادگیری نزد فیلسوف کاملاً مقید و مشروط بر کیفیت آن است، ولی در عین حال جنبه کمی آن را نیز نمی‌توان فراموش کرد، زیرا به هر ترتیب فلسفه آن نوع علم کلی است که خواه‌ناخواه موضوعهای رشته‌های دیگر را نیز همچنین متعلق شناخت خود قرار می‌دهد و در روشهای آنها دقت کامل می‌نماید. عبث نیست که امروزه در تعلیمات کلی دانشگاهها درسهای فلسفی می‌گذارند و حتی گاهی برای ارزیابی سطح علمی و فرهنگی آن دانشگاهها، محتوا و نحوه اجرای همین درسها را بررسی می‌نمایند. فلسفه کوشش دارد عمق علمی این رشته‌ها را دریابد و به هر ترتیب از ادراکات ابتدائی و آنچه معقولات اولیه نامیده می‌شود، به معقولات ثانویه تأمل‌برانگیز برسد و آگاهی‌ها را بر اساس خودآگاهی بنیادی خود بسنجد. اگر این امکان از تعلیمات عالیه یک کشور مضایقه و سلب شود، آنچه باقی می‌ماند از حدّ نوعی مدرک‌گرایی

عجولانه تجاوز نمی‌کند و آن مدارک نیز نه فقط فاقد اعتبار نظری خواهند بود، بلکه حتی به لحاظ کاربردی بسیار مشکوک تلقی خواهند شد. از این لحاظ در قضاوت‌های خود احتیاط را نباید از دست بدهیم.

نگارنده امیدوار است که خوانندگان توجه داشته باشند که او انتظار ندارد درباره فلسفه همگان با او موافق و متحدالقول باشند، خاصه که امروزه چه بسا آنچه تحت این عنوان نزد ما رایج شده بیشتر میدانی است برای تاخت و تاز اصطلاحات نامأنوس خارجی. متأسفانه بعضی از افراد صرفاً برای خودنمایی از آنها استفاده می‌کنند و بدون اینکه معانی و دایره شمول آنها را بدانند به جا و بی جا به آنها اشاره دارند. در هر صورت پنهان نمی‌توان کرد که تعلیمات فلسفی - خاصه درباره فلسفه‌های غرب - از آلودگی‌های خاص مصون نمانده و درباره آنها آسیب‌شناسی و بازنگری‌های همه‌جانبه لازم گردیده است.

نگارنده اگر کتاب حاضر را به مسائل فلسفه و ادبیات اختصاص داده، در درجه اول برای القای همین تصور است که کلاً فلسفه ارزش خود را بیشتر در تحقیقات میان‌رشته‌ای نمایان می‌سازد. کتاب، در واقع مجموعه‌ای از جستارهای آزاد در زمینه‌های بسیار مختلف و متنوع در موضوع‌های فلسفه و ادبیات است، به گونه‌ای که هر یک از آنها را بتوان به طور مستقل و بر حسب نیاز و علاقه خود، مورد مطالعه قرار داد. به هر ترتیب هدف اصلی نگارنده به هیچ‌وجه صرفاً دفاع از لفظ فلسفه نیست، خاصه که افرادی هستند که فلسفه را با سفسطه خلط می‌نمایند و معنای اصلی آن را نمی‌دانند. متأسفانه کلمه دیگری چون «حکمت» نیز، آن مفهوم اصلی را که در این نوشته‌ها مورد نظر است نمی‌رساند و خواننده را با خطرات و مشکلات اضافی دیگر روبه‌رو می‌سازد. امید است در این بحث‌ها همیشه حسن نیت حاکم باشد، چه بدون آن سوءتفاهم را نمی‌توان به سهولت رفع کرد. فیلسوف برای اینکه از سطحی‌اندیشی برکنار بماند و با آن به مقابله بپردازد، لازم نیست الزاماً شکاک و یا جزمی‌مسلک باقی بماند، بلکه می‌تواند از آن دو به عنوان مراحل روش تحقیقی واحد، استفاده کند، به شرطی که هر بار جایگاه اصلی آنها را به درستی تشخیص دهد.

بر حسب نیت و هدف خاصی که در نگارش این کتاب در کار بوده است، لازم به نظر می‌رسد ابتدا درباره سهم فلسفه در مطالعات میان‌رشته‌ای مطالبی آورده شود. از این لحاظ نباید فراموش کرد که به هر ترتیب، منطوق و مفهوم فلسفه در موارد مختلف، به صورت‌های متفاوت به کار برده می‌شود. یعنی گاهی به نحو بی‌واسطه و موقع دیگر صرفاً با واسطه، مثلاً وقتی که می‌گوییم «فلسفه هنر» و یا «فلسفه ادبیات» خواهناخواه منظور کاملاً متفاوت از موقعی است که فلسفه را با «واو» به هنر و یا به ادبیات ربط می‌دهیم و می‌گوییم «فلسفه و هنر» و «فلسفه و ادبیات».

در مورد اول مثل این است که می‌خواهیم منطوق و مفهوم هنر را تحلیل کنیم و افزون بر معنای لفظی، ماهیت آن را نیز به سبک خود دریابیم و عنداللزوم از فایده و هدفی که در پرداختن به آن داریم سخن بگوییم. فلسفه در این موارد گویی فقط نظر به جهت عقلی آن چیزی دارد که درباره آن به بحث می‌پردازد؛ مثل اینکه خواسته باشیم «چه چیزی» هنر و یا ادبیات را تعیین کنیم. از این لحاظ فلسفه معقول ثانی بالاخص دانسته می‌شود و مشخصه اصلی آن همان کوشش برای دریافت همه‌جانبه آن چیزی است که به عنوان متعلق شناسایی انتخاب شده است.

البته آنگاه فلسفه باید زوائد و اضافات را کنار بزند تا ماهیت مورد نظر را به نحو حداکثری نمایان سازد. شاید در این مواقع نفس فلسفه را نتوان به عنوان یک رشته خاص تلقی کرد، بلکه آن را احتمالاً باید روشی دانست که هر رشته‌ای برای بررسی و احیای خود به آن نیازمند است و تا آن را به درون خود انعکاس ندهد، در فهم معنای واقعی خود نیز نظر روشنی نمی‌تواند داشته باشد. از این جهت اگر چه فلسفه هیچگاه با موضوع بحث خود خلط نمی‌شود ولی گویی نسبت به آن نوعی اشراف و تقدّم عقلی دارد، زیرا فلسفه فقط ناظر نیست، بلکه اگر بشود گفت به نحو عمیق‌تر داور نیز می‌باشد. البته از طرف دیگر فلسفه می‌تواند از این رهگذر به خلاقیت فی‌البداهه هنر، شعر، ادب و غیره... صدمه وارد بیاورد و تشکل بدیع آن را متوقف نماید، زیرا در شعر و هنر عواملی هست که از اراده آگاه شاعر و هنرمند فراتر می‌روند و با تحلیل منطقی نمی‌توان - و نباید - آنها را مهار کرد. اگر این جنبه خاص از شعر و هنر حذف شود، به اصالت آنها صدمه وارد می‌آید و به

همین دلیل بهتر است از فلسفه بعد از اتمام کار خلاقیت استفاده شود، نه قبل از انجام آن و یا در ضمن آن.

حال اگر فلسفه را با «واو» ربط با رشته دیگری همراه کنیم، مسئله شکل دیگری پیدا می‌کند، مثل «فلسفه و هنر» یا در تحقیق حاضر «فلسفه و ادبیات». البته در دستور زبان فارسی «واو» میان دو کلمه کاربردهای متفاوتی دارد و اصطلاحات زیادی - به نحو سنتی - در این مورد رایج شده است، از جمله واو «تفریق»، واو «عطف»، واو «معدوله»، واو «مقابل» (تقابل)، واو «میانیت» (استبعاد) که در اینجا بحث در آنها مورد نظر ما نیست، ولی به نحو ساده‌تر می‌توانیم بگوییم که واو «ربط» دلالت به نوعی «معیت» می‌کند: در واقع دو مفهوم در کنار هم قرار می‌گیرند و درباره وجوه تشابه و تفارق آنها به جستجو پرداخته می‌شود. با این عمل می‌توان بیشتر نسبت‌های منطقی ممکن را میان آن دو تعیین کرد. این «واو» در عین حالی که فلسفه را به رشته دیگر مربوط می‌سازد، همچنین جدایی آن دو را نیز محرز می‌دارد. فلسفه غیر از هنر و ادبیات است، با اینکه - همانطور که گفتیم - میان آن دو، هم رابطه بی واسطه و هم رابطه با واسطه قابل برقراری است. به هر ترتیب در درجه اول باید درباره نسبت‌های ممکن میان این مفاهیم به تأمل بپردازیم و از این لحاظ البته به ناچار با طیفی از امکانات و تبدلات روبه‌رو خواهیم شد.

از طرف دیگر هر چقدر هم که ظاهراً عجیب بنماید، امروزه گفته می‌شود که در تحولات جسمانی و ذهنی انسان - همانطور که نزد کودک بعینه قابل مشاهده است - به لحاظ زمانی، صوت، لحن و عکس‌العمل‌های هیجانی - اعم از شرطی یا انفعالی - عمیقاً نسبت به کلمات و «معانی» تقدم دارند. در هر صورت به نظر می‌رسد که الحان و اصوات مختلفی که نزد انسان اولیه برای برقراری رابطه با هم‌نوعان و یا صرفاً برای انطباق با محیط زیست استفاده می‌شده، هر بار در زمان حال، انفعالات و شرایط درونی او را انعکاس می‌داده و حاکی از نیازهای آنی او از جمله گرسنگی، تشنگی، ترس، وحشت، شادی، لذت و حالات دیگر بوده است. ترکیب الحان با اینکه تعداد آنها زیاد نبوده، خاصه به سبب شدت و وضعی که در بیان آنها وجود داشته، وضع آنها را نمایان می‌ساخته است. البته الحان و اصوات بر هر نوع علائم بصری و غیره امتیاز بیشتری داشتند، زیرا در شب و

تاریکی نیز قابل استفاده بوده و ارتباطات دو طرفه را ممکن می‌ساخته‌اند. شاید با اندکی افراط‌گویی بشود ادعا کرد که انسان قبل از آنکه ناطق و سخنگو شود، با موزون‌سازی صوتی الحان خود و هجاهای کوتاه یا بلندی که ایجاد می‌کرده، به‌طور طبیعی انفعالات و هیجانهای خود را بروز می‌داده است. امروزه این وضع نه فقط در فصول معین سال نزد پرندگان دیده می‌شود، بلکه همچنین نزد اغلب جانداران، اعم از وحشی یا اهلی قابل مشاهده و بررسی است. حتی استعداد هجاسازی بعضی از آنها را دقیقاً به شمارش درآورده‌اند، صرف نظر از اینکه علائم حرکتی و صوتی بعضی از حشرات، از جمله زنبور عسل را نیز به نحوی قابل بررسی و تعیین دانسته‌اند.

البته نمی‌توان تصور کرد که انسان اولیه کوچکترین اطلاع واقعی از ترکیب هجاها و کاربرد یکسان آنها داشته است، بلکه احتمالاً او بیشتر نه با هجاها بلکه با تغییر الحان و با اصوات بازتابی خود - اعم از کوتاه یا بلند - و یا با حرکات دست و بدن حالات خود را نمایان می‌ساخته است. آنچه اهمیت داشته الزاماً نفس هجاها نبوده بلکه وزن اصوات معترضه، از قبیل قهقهه، ناله، زاری، حتی زوزه و غیره بوده است که از رهگذر آنها، هیجانها او به نحو طبیعی انعکاس می‌یافته‌اند. همانطور که امروزه میان گروهی از انسان‌نماهای جنگلی دیده می‌شود، به نظر می‌رسد ارتباطی میان الحان برقرار می‌شود که تا حدودی جنبه موسیقایی با ضرب‌آهنگ خاصی دارد که عملاً به لحاظ زمانی مقدم بر هر نوع کلام معنی‌دار است. از این لحاظ شاید با اندکی افراط‌گویی بتوان گفت شعر و موسیقی به مراتب قبل از کلام منقطع و یا حساب‌شده انسان مورد استفاده او بوده است. این انسان احتمالاً در دوره‌ای به سبک خود از الحان وزن‌دار و شاید شعرگونه بسیار ابتدائی استفاده می‌کرده است. لحن او هم به نحوی مقصود او را به هموعان می‌رسانده و آنها را از حالات هیجانی خود مطلع می‌کرده است و هم در عین حال آنها را از خطرات احتمالی آگاه می‌کرده و گاهی حتی آنها را برای رسیدن به طعمه مورد نظر یا محلی که در آنجا خوراکی پیدا می‌شده، مطلع می‌ساخته است.

به هر ترتیب روانشناسان و کسانی که درباره مراحل تکوینی هوش و عقل انسان به مطالعه پرداخته‌اند، توافق دارند که نه فقط فعالیت حسی و حرکتی و هوش عملی انسان از

هر لحاظ به هوش انتزاعی و مفهومی او تقدم زمانی دارد، بلکه پیدایش عقل به معنای امروزی کلمه نیز نزد او به لحاظ زمانی چندان قدیم نبوده و این استعداد به مراحل جدیدتر از زندگی او مربوط می‌شود. گویی لازم بوده است که مدت مدیدی سپری شود تا انسان به مرور و بسیار بطیء با معقولات اولیه آشنایی پیدا کند و بعداً همچنین در مدت طولانی‌تر از آنچه در فلسفه سنتی اسلامی، معقولات ثانویه می‌نامند و در عالم بشری کاملاً متأخرند، آگاه گردد.

از طرف دیگر اگر قدمت فلسفه را در یونان باستان به فیثاغورس و شاگردان او برسانیم و یا حتی ریشه آن را متعلق به ممالکی بدانیم که سنت قدیمی‌تری از یونان داشته‌اند، باز در هر صورت در فرهنگ و تمدن انسانی، فلسفه بسیار جدیدتر از آن است که تصور می‌رود. در قرن پنجم قبل از میلاد، در واقع کسانی که با سقراط به مقابله می‌پرداختند، از جمله شعرا، در درجه اول پیرو سنت بوده‌اند و گفته‌های سقراط برای آنها به اندازه‌ای جدید می‌نموده که آنها تصور می‌کرده‌اند که این گفته‌ها، سنت کهن و جا افتاده آنها را تخریب خواهد کرد. از این لحاظ به هر ترتیب هیچگاه نمی‌توان فراموش کرد که فلسفه نه فقط نسبت به تمام تجلیات دیگر فرهنگی انسان متأخر است، بلکه چه بسا عصر واقعی آن شاید هنوز فرا نرسیده باشد. البته منظور بیشتر این است که اگر فلسفه اصالت داشته باشد به ناچار همیشه توجه آن، باید معطوف به آینده شود: فلسفه خواه‌ناخواه عمیقاً آتی است.

با تأمل بیشتر در زندگینامه سقراط و اختلاف موضع او با شعرا و فاجعه‌نویسان یونانی، ما ضمن اینکه مستقیماً با موضوع تحقیق حاضر خود روبه‌رو می‌شویم، همچنین مجبور می‌گردیم در ریشه‌های فرهنگ یونانی تأمل بیشتری بکنیم. از این لحاظ باید از خود پرسیم، چرا و چگونه سقراط و شاگردان مستقیم او - خاصه افلاطون - با شعرخوانان دوره‌گرد و افرادی که با تخیلات و الفاظ موزون، مردم عامی را به خود جلب می‌کرده و از این رهگذر مانع از تأمل و تفکر واقعی آنها می‌شده‌اند، مخالفت کرده‌اند؟ در هر صورت برای فهم این نوع مسائل، باید در ریشه‌های بنیادی فرهنگ یونانی نیز تأمل بیشتری بکنیم تا ملموس‌تر و با واقع‌بینی بیشتر امکانات فرهنگی زیربنایی آنها را دریابیم. به هر ترتیب مبانی اصلی اعتقادات و سنت متداول مردم یونان بر اساس اساطیر قومی آنها

استوار بوده و قسمت اعظم آن در اشعار بزرگترین شعرای آنها یعنی هومر^۱ و هزیود^۲ به نحو استادانه انعکاس یافته است. شعر شاید در آن زمان صرفاً جنبه ادبی و هنری نداشته، بلکه بیشتر قوام ریشه‌های اعتقادی مردم یونان را نمایان می‌ساخته است. با این اشعار و اسطوره‌هایی که از رهگذر آنها دائماً تکرار می‌شده، حافظه و ضمیر آگاه و حتی جنبه‌های ناخود آگاه مردم یونان تقویت می‌شده است. در قرن پنجم قبل از میلاد، با وجود مردم‌سالاری^۳ نوبنیاد آتی که در عصر پریکلس^۴، نظام شهروندی حکومت را منحصر به مردان بالغ طبقه اشراف می‌کرده (و آنها فقط یک دهم جمعیت مدینه را تشکیل می‌داده‌اند)، به هیچ‌وجه تغییری در این وضع دیده نمی‌شده است. به هر ترتیب، فرهنگ عامه در یونان باستان همیشه تابع همین سنت بوده است و شعرای بزرگ منظومه‌های جدیدی بر اساس آن می‌سروده‌اند که در اعیاد رسمی و مواقع خاص به روی صحنه نمایش نیز می‌آورده‌اند. افزون بر این، همانطور که گفتیم، گروهی از شعرخوانان حرفه‌ای^۵ نیز آنها را به‌طور مستمر به سمع و آگاهی مردم می‌رسانده و اذهان مردم را بدانها اعتیاد می‌داده‌اند. منظور اینکه شعر و ادبیات در یونان آن عصر تا حدودی غیر از امروز بوده است. با توجه به قدرت مؤثر فرهنگ عامه و جنبه حی و حاضر آن، به نظر نمی‌رسد که آن موقع تعلیماتی از نوعی که مورد نظر سقراط و یاران او بوده، در آن شرایط عملاً با اقبال زیادی روبه‌رو شده باشند. فلسفه از زندگی روزانه مردم دور می‌نموده و هر نوع شناسایی که راه‌حلی برای مسائل ملموس در اختیار مردم نمی‌گذاشته، حرافی توخالی و بی‌مصرف تلقی می‌شده است. مردم عامی هیچ تفاوت واقعی میان سقراط و سوفسطاییان تشخیص نمی‌داده‌اند و همه آنها را که به تأمل می‌پرداخته و از آن سخن می‌گفته‌اند، در هر

۱. Homère (حدوداً در قرن نهم قبل از میلاد در یونان زندگی می‌کرده است)

۲. Hésiode (او متولد ۸۴۶ پیش از میلاد بوده و وفاتش ۷۷۷ قبل از میلاد است)

3. Démochratie

۴. Péricles (۴۹۴ پیش از میلاد متولد شده و به سال ۴۲۹ قبل از میلاد فوت کرده است)

5. Le Rhapsodes

صورت تشبیه به همان پارمنیدس^۱ می‌کرده‌اند که به مشاهده ماه مشغول بوده و چون جلوی پای خود را نمی‌دیده، در نتیجه به زمین سرنگون شده است. همانطور که در فصول اولیه این کتاب خواهیم آورد تعجب ندارد که افلاطون بعد از آشنایی با سقراط اشعار دوره جوانی خود را سوزانده و در بعضی از محاورات خود شدیداً از شعرا و آنهایی که از این رهگذر از انفعالات مردم بهره‌برداری می‌کرده‌اند، انتقاد کرده است.

. عنوان کلی «فلسفه و ادبیات» برای این اثر با وجود صراحتی که دارد، نگارنده را در توجیهی که برای طرح تحلیل‌ها و بحث‌های خود در این کتاب دارد، به نحوی با مشکلات اجتناب‌ناپذیری روبه‌رو می‌کند. تصور اینکه فلسفه و یا ادبیات شکل واحدی داشته باشند و بتوان آنها را به حدّ تام معرفی کرد مقدور نمی‌باشد و آن هر دو در ازمنه و امکانه مختلف، همیشه به انحای متفاوت معنایی به کار رفته‌اند. از لحاظ تاریخی نیز صور و شکل‌گیری آنها بسیار متفاوت بوده و شاید نتوان در هیچ جای دنیا صورت مشترک واحدی برای آنها پیدا کرد. البته فقط در مراکز خاص، اعم از مدارس و دانشگاهها نیست که این رشته‌ها تدریس می‌شوند، بلکه آنها خواه‌ناخواه همیشه با فرهنگ عامه و اعتقادات مردم نیز همراه بوده و یا به نحو دیگر ضمن اصول بنیادی دینی و یا کاربردهای دیوانی و اداری مورد استفاده بوده‌اند، بدون اینکه از اصطلاحات فنی ادبی و فلسفی الزاماً استفاده شده باشد.

در رابطه احتمالی فلسفه و ادبیات مقدماً باید معنایی را که از آنها مورد نظر است، تعیین و محدوده زمانی و مکانی آنها را نیز مشخص کرد. اگر نزد اکثر اقوام جهان به‌طور مستقیم از فلسفه سخنی گفته نمی‌شود و گاهی حتی اصول اعتقادات آنها به نحو نوشتاری هرگز وجود نداشته، ولی باز در هر صورت مردم به نحو خودجوش - گاهی حتی با توسل به اسطوره‌های محلی - حضور اعتقادات خود را با توسل به رسوم و عادات خاص سنتی نمایان می‌ساخته‌اند: رقص و پایکوبی، سرود و آوازهای دسته‌جمعی، خواه‌ناخواه نمایش ملموسی از همان اعتقادات آنها بوده، حتی اگر لازم نبوده است که کوچکترین توضیح

۱. Parménides (متولد احتمالاً ۵۱۵/۴۰ قبل از میلاد که حدود سالهای ۴۴۶/۷۰ پیش از میلاد فوت

انتزاعی درباره آنها داده شود. این اعتقادات در جزئی‌ترین رفتار آنها به‌طور ضمنی انعکاس مستقیم داشته است.

نزد اقوامی که دارای سنت‌های بسیار کهن نوشتاری و گفتاری بوده و یا در هر صورت مقید و وابسته به یکی از ادیان یا فرقه‌های خاص محسوب می‌شده‌اند، نه منطوق و نه مفهوم فلسفه هیچگاه جداگانه از ادبیات منظوم و منثور آنها تلقی نمی‌شده است. به هر ترتیب تفکر هیچگاه از ادبیات سنتی آنها مجزا نبوده است و آنها نیازی احساس نمی‌کرده‌اند که وجوه تشابه یا تفارق آنها را مورد بررسی قرار دهند و به نحو تصنعی اوصاف آنها را کاملاً از یکدیگر جدا ساخته، برای هر یک بیان مستقلی انتخاب کنند. حتی اگر امروزه در مراکز و پژوهشگاه‌های فرهنگی به این مهم می‌پردازند، به نظر می‌رسد که گاهی از این رهگذر عملاً ناخواسته به واقعیت انضمامی و به کاربرد طبیعی آنها صدمه وارد می‌آورند. دعاهای رسمی که در ادیان مورد استفاده‌اند و به وسیله آنها مردم آرامش درونی و سلامت روح و حتی جسم خود را تأمین می‌کنند، نیازی به عناوین رسمی فلسفی و ادبی ندارد. اگر در دانشگاه‌ها و پژوهشگاه‌های رسمی نیاز به جمع‌آوری و طبقه‌بندی «انتزاعیات» روز به روز بیشتر افزایش می‌یابد، دلیل بر این نیست که از این رهگذر در زندگی عادی مردم نیز، آنها الزاماً کاربردهای روزانه مؤثرتری پیدا کنند، با اینکه مسلم است و باید قبول کرد که اگر این تحقیقات به درستی انجام گیرند، در طول‌المدت استفاده‌های علمی موقفی از آنها حاصل خواهد شد.

با این تأملات نگارنده از ابتداء تا حدودی متوجه بوده که تحقیقات پراکنده او - با وجود تمام شگردهای رایج که به کار برده است - باز نمی‌تواند آنقدر کلی و گسترده باشد که تمام موارد ممکن را در فرهنگ‌های مختلف متداول امروزی دربرگیرد و در هر صورت دایره شمول آن از محدوده بسیار مشخصی تجاوز نخواهد کرد. از این لحاظ او ترجیح داده که از اول بر اساس تخصص خود حدود گستره طرح کلی و بحث‌های متفاوت خود را مشخص و تعیین کند.

چون مفهوم تفکر را نزد انسان به هر نحوی که تصور بکنیم، نمی‌توانیم کلیت و عمومیت را از آن سلب نماییم، در این تحقیق ترجیح داده‌ایم بیشتر از لفظ فلسفه استفاده

کنیم که ریشه یونانی آن به یک سنت خاص اشاره دارد. سنتی که از زمان فیثاغورس شروع شده و الزامات ویژه خود را به مرور پیدا کرده است. در هر صورت فلسفه هر نوع تفکر نیست و حتی آن را الزاماً به حکمت نیز نمی‌توان محدود و تعبیر کرد.

البته ریشه‌های شرقی فلسفه را اعم از مصری و هندی و ایرانی نمی‌توان انکار کرد، ولی به هر ترتیب عناصر فرهنگی که در ابتدا مورد استفاده آن بوده، در یونان چنان با یکدیگر ترکیب یافته‌اند که واقعاً صورت جدیدی از این نوع تفکر به وجود آمده است و به هیچ یک از سرچشمه‌های خود به عینه مؤول نمی‌شود. فلسفه در یونان از قرن هفتم و ششم قبل از میلاد، مسیری را طی کرده که اوصاف مشخصه خود را دارد و بعد در قرن پنجم قبل از میلاد توسط سقراط از آسمان به زمین آورده شده و انسانها را با مسائل اخلاقی و سیاسی مدینه‌ای که در آن زندگی می‌کنند آشنا ساخته و مسیر طولانی تجسس جدل عقلی را نیز پیش روی آنها گذاشته است. در ادامه با جمع‌بندی‌های خاص افلاطون و آثار دانش‌گسترده ارسطو که در واقع به حق معلم اول دانسته می‌شود، انسان در سنتی قرار گرفته است که بر اساس آن ریشه‌های تفکر دنیای غرب تعیین می‌شود. این سنت در محدوده زندگی ما مسلمانان نیز سهم خاصی داشته است و خواه‌ناخواه با ارثیه‌های فرهنگی مغها، کلدانیان، مانویان، زرتشتیان و غیره ادغام شده و دست‌آورد آنها را با گرایش‌های فلاسفه مسلمان از قبیل کندی، فارابی، ابن‌سینا و غیره به نحوی همسو ساخته است. این کثرت سرچشمه‌ها موجب پیدایش آثار بدیع و جالب توجهی در آثار ادبی عربی و فارسی شده است که به لحاظ موضوع بحث ما در این تحقیق رابطه نزدیک و مستقیمی با یکدیگر دارند.

در واقع می‌توان گفت که در قسمت اول این کتاب ما هر بار در مسیر واقعی تحقیقاتی قرار گرفته‌ایم که خواه‌ناخواه مطالبی که قبل از آنها آورده شده، ما را به طور طبیعی بدان سو سوق می‌دهد. گویی در دوره‌ای سنت ادبی مورد مطالعه ما خود به خود با سنت فلسفی‌ای که مورد استفاده ما بوده مطابقت داشته و آن هر دو به نحوی در جهت تأیید یکدیگر قرار داشته‌اند، حتی اگر در مواردی لازم باشد که برای فهم عمیق‌تر آن آثار ادبی

و شناخت گره‌های روحی قهرمانهای داستانها، به مکاتب روانشناسی جدید اروپایی نیز، از جمله روان‌کاوی^۱ فروید^۲ رجوع بکنیم.

البته نگارنده نخواستہ هیچگاه کاملاً فلسفه و ادبیات را با هم خلط کند و کاملاً آگاه بوده است که آنها به لحاظ موضوع و روش تحقیق به دو قلمرو کاملاً متفاوت تعلق دارند، ولی به هر ترتیب در تحقیق حاضر نمی‌توان ارتباطات میان‌رشته‌ای را نیز میان آن دو به فراموشی سپرد و این جنبه را کاملاً ناممکن تصور کرد، چه ما فیلسوفانی داریم - حتی در سنت یونانی - که به ادبیات توجه کرده‌اند و از طرف دیگر شعرا و نثر نویسانی نیز داریم که دعاوی فلسفی داشته‌اند. از طرف دیگر چون در قسمت اول این نوشته شاید بیش از بقیه فلاسفه، ما از مطالب ارسطو، خاصه آنچه او درباره شعر گفته است استفاده خواهیم کرد، لازم به نظر می‌رسد که در اینجا توضیح مختصری درباره این موضوع بیاوریم:

معمولاً اکثر مورخان تاریخ فلسفه به حق این‌طور نظر داده‌اند که تأثیر فلسفه و منطق ارسطو بیشتر در قرون وسطی مورد استفاده بوده و به مرور از قرن سیزدهم میلادی به بعد - حداقل در اروپا - از قدرت آن کاسته شده و در دوره تجدید حیات فرهنگی غرب توجه بیشتر به سنت افلاطون و ادامه‌دهندگان خط مشی افلوپین بوده است. البته این موضوع محرز است و نمی‌توان فراموش کرد که در شهر فلورانس، افلاطونیان بسیار با ذوق و فهیم بوده‌اند که افزون بر تفکر فلسفی، در رشته‌های مختلف علمی، هنری و در شئون مستقیم زندگی اجتماعی و اخلاقی بسیار مؤثر بوده‌اند، ولی در هر صورت در آن دوره، ارسطو را نمی‌توان کاملاً فراموش کرد، زیرا افکار او نه فقط نزد پیکو دولا میراندولا، متفکر با ذوق و بسیار متهور ایتالیایی اثر گذاشته، بلکه همچنین به لحاظی دیگر یکی از آثار او، یعنی درباره شعر، به مرور در بعضی از مراکز فرهنگی خاص دنیا شهرت و کاربرد زیادی پیدا کرده بوده که درخور تأمل است.

این نوشته ارسطو به نحوی هم نزد متفکران مسلمانان چون فارابی، ابن‌سینا و خواجه نصیر طوسی مورد استفاده بوده و هم در اواخر قرون وسطی، در دوره تجدید حیات

1 . Psychoanalyse

2 . Freud (Sigmund)(1856-1939)

فرهنگی غرب و قرن هفدهم میلادی مورد توجه نویسندگان ایتالیایی و فرانسوی و غیره قرار گرفته است. البته بزرگترین نمایشنامه‌نویس اروپایی، یعنی شکسپیر^۱ انگلیسی که در هر صورت جایگاه او را باید محفوظ نگه داشت، با اینکه نمایشنامه *هاملت*^۲ او با موضوع یکی از نمایشنامه‌های یونانی یعنی «اورست»^۳ شباهت خاصی دارد، باز هیچگاه در تنظیم نمایشنامه‌های خود اصول و قوانین ارسطویی، یعنی وحدت زمان، مکان و وحدت ماجرای اصلی نمایش را مراعات نکرده است. او آزادانه بدون هیچ قید و شرط و صرفاً مطابق تخیل و ذوق خود، به زبان انگلیسی بسیار استادانه، نمایشنامه‌های خود را تنظیم کرده است. بر خلاف او در فرانسه کرنی^۴ و بعد از او راسین^۵، با مراعات اصول پیشنهادی ارسطو در رساله *درباره شعر*، سعی کرده‌اند، ابتکارات و استعداد فوق‌العاده خود را در محدوده اصولی که او تعیین کرده است نشان دهند. در نمایشنامه‌های آنها صحنه‌های جنبی چنان با کل ماجرای اصلی پیوند یافته که کوچکترین واقعه اهمیت خاصی پیدا کرده و دقت و توجه انکارناپذیر تماشاچی‌ها را جلب کرده است.

نگارنده در قسمت دوم کتاب حاضر، درباره عصر لوئی چهاردهم پادشاه فرانسه در قرن هفدهم میلادی سخن گفته و مشخصات آن دوره را به اختصار شرح داده و به بلز پاسکال^۶، ریاضیدان و متفکر دینی آن عصر اشاره کرده است. اما با اینکه این کتاب عنوان «فلسفه و ادبیات» دارد، با این حال در آن از دو متفکر اروپایی اصلی یعنی فرانسویس بیکن^۷ و رنه دکارت^۸ که یکی در انگلستان دوره ملکه الیزابت^۹ و دیگری در نیمه اول قرن

- 1 . Schekspear(w.)(1564-1616)
- 2 . Hamelet
- 3 . Oreste
- 4 . Corneille(Pierre)(1606-1684)
- 5 . Racine (Jean)(1639-1699)
- 6 . Pascal (Blaise)(623-1662)
- 7 . Bacon (Francis)(1561-1626)
- 8 . Descartes (René)(1596-1651)

هفدهم، به حق از بزرگترین فلاسفه غرب محسوب می‌شوند، سخنی گفته نخواهد شد، زیرا به نظر نگارنده این دو نفر به معنای اصلی کلمه در عصر جدید فیلسوف بوده‌اند و کار آنها به لحاظ ادبی نمی‌تواند واقعاً مطرح شود. با اینکه بر اساس فرضیه‌ای چه بسا فرانسویس بیکن در نوشتن نمایشنامه‌های شکسپیر دست داشته است. اما با توجه به اهمیت روش تجربی و استقرائی او در کل علوم آن عصر، سهم بیکن در ادبیات در شناخت افکار او جنبه بنیادی نمی‌تواند داشته باشد. دکارت نیز در فرانسه بیشتر آثار خود را به زبان لاتینی نوشته و تنها کتاب فلسفی او به زبان فرانسه همان *گفتار در روش*^۱ است، ولی سبک نگارش او به زبان فرانسه نه فقط سلیس نیست، بلکه به لحاظ ادبی ارزشی ندارد: عبارت‌های او به اندازه‌ای طولانی است که خواننده ناوارد ممکن است قبل از رسیدن به قسمت‌های انتهایی جملات، قسمت‌های اول آن را فراموش کند. با این حال به لحاظ فلسفه آثار این دو نفر در شکل‌گیری روح علمی جدید، حرف اول را می‌زنند و نگارنده با اینکه قسمتی را به افکار آنها اختصاص نداده است، باز با آوردن چند سطر به اختصار درباره روش کار آنها در این مقدمه، این کمبود را اندکی جبران خواهد کرد.

شاید به‌طور کلی بتوان گفت نتایج گفته‌های دکارت عملاً با دستاوردهای فلسفه بیکن تفاوت زیادی نداشته است و هر دو به اهمیت علوم جدید و به پرداختن به آنها مٌصر بوده‌اند. از این لحاظ تفکر آن دو را از هم متمایز نمی‌توان کرد، زیرا الزاماً در نیات، اهداف و خواسته‌های کاربردی آنها تفاوت‌های زیادی دیده نمی‌شود، بلکه بیشتر روش آن دو از هم متمایز بوده است: بیکن تجربی‌مسلك^۲ بوده و علم را نتیجه مشاهده و آزمایش می‌دانسته است. به عقیده او عقل انسانی می‌بایستی در برابر طبیعت سر تعظیم فرو بیاورد تا از این رهگذر نحوه تسلط خود را بر آن فراگیرد و از قدرت نهفته طبیعت به نفع خود بهره‌برداری کند. دکارت نیز در واقع به همین نتیجه رسیده بوده است، با این تفاوت عمده

1. *Discours sur la Methode*

2. Empiriste